

A photograph of a sunset over a body of water. The sky is a gradient of orange and yellow, with the sun partially visible on the horizon. A small boat is visible on the water in the distance.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت پنجم





آقای حسام مازندران



آقای حسام مازندران

پیغام عشق - قسمت ۵۰

برنامه ۸۲۷، غزل ۴۵۵ مولانا، قسمت دوم

در عشق باش مست، که عشقست هر چه هست
بی کار و بار عشق بِر دوست بار نیست

تنها منظور و هدف ما از آمدن به جهان جسم‌ها و فُرم‌ها، زنده شدن به
عشق و مستی و مستی بخشی در قالب فرم است.
ما بقی فرعیاتی هستند که با عشق معنی و هستی پیدا می‌کنند و در
خدمت عشقند.

عشق اصلی‌ترین و والاً‌ترین نیروی اداره کننده‌ی کائنات است.

ما هم عالی‌ترین و والاً‌ترین محصول عشق هستیم که اشتغال ما باید در
کار و بار او باشد.

عاشق شدن ما بر اصل خود و باختن و فدا کردن من ذهنی و هر چه که متعلق به آن است در پایی خدا، زمینه ساز اتحاد و وصال ما با اوست.

گویند عشق چیست؟ بگو ترک اختیار
هر کاو ز اختیار نرست، اختیار نیست

ما در این جهان اختیارمان را به دست همانیدگی هایمان داده ایم.

همانیدگی ها هستند که اختیار ما را به دست گرفته اند و به ما می گویند به چه چیزی فکر کنیم و به چه کاری عمل کنیم.

حال، پس گرفتن اختیارمان از آنها، یعنی فکر و عمل نکردن بر اساس دیدی که از پشت عینک آنها می آید، همان عشق است.

عشق وقف شدن ما و فانی شدنِ ما در خداست که اختیارِ اداره‌ی امور را
دوباره به دستِ او می‌سپارد.

ما تا از بندگی هم هویت شدگی‌هایمان رها نشویم، اختیار زنده شدن به
خدا را پیدا نمی‌کنیم و رویِ شادی و آرامش و برکات و جاودانگی زندگی
را نخواهیم دید.

ما در منِ ذهنی مانند بردگاهی میان اربابان همانیدگی دست به دست
می‌شویم و به خدمت آنها مشغول می‌باشیم و اختیار خود را به دستشان
داده‌ایم و این همانیدگی‌ها هستند که هیجاناتِ ما را کنترل می‌کنند.

عاشق شهنهشنهیست دو عالم بر او نثار
هیچِ التفاتِ شاه به سوی نثار نیست

عاشق کسی است که از کنترلِ همانیدگی‌ها خلاص شده است.

کسی که با عشق و ذات خودش که زندگیست یکی شده است شاهِ دو عالم است و او هیچ توجهی به همانیدگی‌ها ندارد.

در واقع او در عین حالی که از هر دو عالم و امکاناتش برخوردار است و به آنها عشق می‌ورزد، اختیارش را به دست آنها نمی‌دهد.

عاشق، ثبات و شادی‌اش به همانیدگی‌ها بستگی ندارد. او در عین حالی که شادی و حس وجودش را از همانیدگی‌ها بریده است، اما برکات و شادی هر لحظه از عدم بر چهار بُعدش نثار می‌شوند.

ارادتمند شما و دوستان
حسام، مازندران



خانم پروین از استان مرکزی



خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت ۵۰

سلام عرض می کنم خدمت استاد گرامی و همه دوستان گنج حضور

غزل ۳۰۶۹ برنامه ۸۲۴ که ما را به مواظبت دائمی از دل و پرهیز از هر گونه هم هویت شدن فرا می خواند .

برای دلدار یعنی زندگی که اداره کننده دل ماست، قرار گرفتن هر چیزی غیر او در مرکز ما، قابل قبول نیست و آن را غارت می کند .

چشم خداوند دائما نگاه ما را نگهبانی می کند و مراقب است که چه چیزی را در مرکزمان می بینیم. پس باید نظر را که دید هوشیاری است از رخ یاری غیر از خدا یعنی همانیبدگی ها برداری.

اگر یک همانیبدگی خواست به مرکزت بیاید، هوشیارانه آن را از دلت بیرون کن و بگو برو، چون من از یار جگرخوار یعنی خداوند می ترسم .

امتحان بر امتحان است ای پدر
هین به کمتر امتحان خود را مخر

- مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶ -

خداوند دایما ما را امتحان می‌کند و عیب‌ها و همانی‌گی‌های ما را به ما نشان می‌دهد، پس نباید با مختصر و اهمانش، ادعای کامل بودن بگنیم، بلکه باید هوشیار باشیم و پیام‌های خداوند را که از طرق مختلف به ما می‌رساند دریافت کنیم و عیب‌ها و نقص‌هایی را شناسایی کنیم.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

غوله‌یی را که بر آرایید غول
پخته پندارد کسی که هست گول

– مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۲۷ –

ازمايش چون نماید جان او
گند گردد ز آزمون، دندان او

– مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۲۸
غوله : غوره –

هر موضوع همانیدگی یک دامه که شیطان پهنه کرده و آن را به ما دانه
نشون می‌دهیم .

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق – قسمت ۵۰

شیطان غورهای را به صورت انگور پخته به ما نشان می‌ده و خداوند ما را امتحان می‌کنه که آیا می‌توانیم جلوی حرص خودمان را بگیریم و یا به دام می‌افتیم.

همه هم هویت شدگی‌ها شیرین هستند ولی بعد از امتحان، دندان ما را گند می‌کند و ما را به درد می‌اندازند. باید مراقب حرصمان باشیم و آن را در جهت باز کردن فضای درون و کار کردن روی خود بیندازیم.

حرص آندر عشق تو، فخر است و جاه
حرص آندر غیر تو، ننگ و تباہ

- مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۵۵ -

یکی از امتحان‌های ما، دنبال جمع رفتن و تقلید از جمیعه. ما باید فردیت و استقلال خودمان را حفظ کنیم و از جمع تقلید نکنیم.

چنانکه گفت طراریم، دزد در پی توست
چو من سپس نگریدم، ربود دستاری

- دیوان شمس، غزل ۳۰۶۹ -

دنیا با گذاشتن همانیدگی‌ها در مرکز ما، هوشیاری اصلی و زندگی ما را می‌دزد. اما یک دزد طراری که همان خداست هر چه را که در مرکزمان بگذاریم غارت می‌کند و اگر ما به طرار اصلی زنده باشیم موفق می‌شویم که دزد دنیا را ببینیم و همینکه او را ببینیم، عقل من ذهنی ما ربوده می‌شود و دنیا دیگر نمی‌تواند زندگی ما را بدزد.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

ز آب دیده داود، سبزه‌ها بر رُست
به عذر آنکه به نقشی بگرد نظاری

– دیوان شمس، غزل ۳۰۶۹ –

داود عاشق یک زن شوهردار شد و تصویر آن زن را در مرکزش گذاشت
و با حیله‌گری آن زن را به دست آورد، اما بعد از آن دچار احساس
پشیمانی زیاد شد و به درد افتاد و برای اینکه بتونه از اون نقش آزاد بشه،
گریه‌ها کرد و به زحمت زیادی افتاد، بطوریکه از آب دیده او سبزه‌ها
رویید.

این نشون میده که ما باید همواره مراقب باشیم که با نقشی همانیده
نشویم چون در این صورت به زحمت زیادی می‌افتیم و درد زیادی
می‌کشیم تا بتونیم از اون رها بشیم.

براند مر پدرت را گشان گشان ز بهشت
نظر به سنبله تر، یکی ستمکاری

- دیوان شمس، غزل ۳۰۶۹ -

وقتی حضرت آدم میوه درخت ممنوعه یعنی درخت دانش ذهنی را که
قضاؤت بود خورد، از بهشت رانده شد و از آن جایگاه عرش به فرش
یعنی جهنم من ذهنی هبوط کرد.

اگر بچه انسان با عشق بزرگ شود می تواند هم من ذهنی داشته باشد و
از نعمت های دنیا استفاده کند و هم به صورت هوشیاری به آن فضای
بی نهایت درونش وصل باشد، اما افراط در هم هویت شدگی باعث قطع
شدن از ریشه و کور و کبود شدن او می شود.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

حدر ز سُنبل آبرو، که چشم شه بر توست
هلا که می نگرد، سوی تو خریداری

چو مشتری دو چشم تو حی قیوم ست
به چنگ زاغ مده چشم را چو مرداری

– دیوان شمس، غزل ۳۰۶۹ –

هر همانیدگی مانند مویی از آبروست که می تواند جلوی چشم دل تو را
بگیرد و مانع دید درست تو بشود، پس مواطن باش چون چشم شاه که
خریدار توست دایما تو را نگاه می کند و در صورتی تو را می خرد که تو
شایسته باشی و مرکزت را باز کرده باشی.

دو چشم حی قیوم پُعنی زندگی زنده و قایم به خود، مشتری توست، پس
چشم دلت را مانند بز مرده در اختیار کlagهای من ذهنی قرار مده.

هر چیزی که در مرکز ما قرار گیرد، ما به آن عشق می‌ورزیم و از جنس او
می‌شویم و این کار ما را نسبت به حقیقت کور و کر می‌کند.

در من ذهنی ما عاشق اشیاء شده‌ایم (اشیاء شامل هر چیزی است که به
ذهن‌مان می‌آید) و عشق به چیزها ما را جادو کرده، بطوریکه بر حسب
اونها می‌بینیم و می‌شنویم.

اما عشق خداوند هم عاشق را کور و کر می‌کند.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

کوری عشق است این کوری من
حب یعمی و یصم است ای حسن

– مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲ –

کورم از غیر خدا، بینا بدو
مقتضای عشق این باشد، بگو

– مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳ –

وقتی عدم را به مرکزت می‌گذاری، فقط شادی و خلاقیت او را می‌بینی و
الهامت او را می‌شنوی و نسبت به دید همانیدگی‌ها کور و کر می‌شوی.

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق – قسمت ۵۰

معنی بیت: آری اگر من دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق است نه کوری معمولی. ای حسن بدان که عشق، موجب کوری و کری عاشق می‌شود.

راست کن اجزاء را از راستان
سر مکش ای راست رو زان آستان

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۱

هم ترازو را ترازو راست کرد
هم ترازو را ترازو کاست کرد

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲

برای اینکه بتوانیم مرکزمان را از همانیدگی‌ها پاک کنیم و ترازوی‌مان را راست کنیم باید همنشین راستان یعنی انسان‌های زنده به زندگی، چون مولانا شویم.

نشست و برخاست با من‌های ذهنی بزرگ و معنوی نما که بر اساس ذهن و همانیدگی و انباشتگی دانش ذهنی عمل می‌کنند، ترازوی ما را خراب می‌کند.

درستی ترازوی ما به میزان هوشیاری حضور و گشوده شدن عدم در مرکز ما بستگی دارد.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

رَوْ أَشْدَاءَ عَلَى الْكُفَّارِ بَاشْ
خَاكَ بِرِ دَلَدارِيْ أَغِيَارِ پَاشْ

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴

بِرِ سِرِ اَغِيَارِ چُونِ شَمْشِيرِ بَاشْ
هَيْنِ مَكْنُونِ روْبَاهِ بازِيْ، شَيْرِ بَاشْ

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵

باید بِرِ سِرِ دَلَدارِهَايِ ذَهْنِيِ و هَمَانِيدَگِيِهَايِ مَرَكَزِتِ و تَائِيدِهَايِي کَه بِرِ
حَسْبِ آنِهَا مَيِّيَرِيِ، سَخْتِ بَگَيْرِيِ و قَاطِعَانِهِ بَگَوِيِي کَه نَمِيِ خَواهِمِ.

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت ۵۰

باید مانند شمشیر بر سر هر همانیدگی که می‌خواهد در مرکزت قرار بگیرد بایستی و آنها را از خودت دور کنی و مانند شیر نترس باشی و دست از روباه بازی و بهانه تراشی و قانع کردن خود برای همانیده شدن برداری.

خلاصه‌ای بود از برنامه ۸۲۴ گنج حضور

با سپاس فراوان

پروین از استان مرکزی



خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت ۵۰



خانم آزاده از سبزوار



خانم آزاده از سبزوار

پیغام عشق - قسمت ۵۰

برداشت از غزل شماره ۴۹۹ دیوان شمس، برنامه ۸۲۰

عشق جز دولت و عنایت نیست
جز گشاد دل و هدایت نیست

مولانا در این غزل با اشاراتی مثبت به توصیف عشق می‌پردازد.

عشق جز اینکه دل انسان باز بشه و مورد توجه دم ایزدی قرار بگیره چیز دیگه‌ای نیست. جز اینکه چهار برکت عقل و هدایت و قدرت و امنیت اصیل بشه و انسان شادی بی سبب و فراوانی و بی نهایت گستردگی را در درون تجربه بکنه چیز دیگه‌ای نیست. تجربه‌ی لحظه به لحظه‌ی این حالات و جاودانگی در این لحظه‌ی ابدی یعنی عاشق شدن و یگانگی با خدا.

عشق یعنی رانده شدن همانیدگی‌ها به حاشیه، و خالی شدن مرکز از هر چه غیر است. یعنی خشک شدن قلم زندگی به نفع ما، یعنی رهایی از دید محدود و کمیابی و رواداشت زندگی به خود و تمام باشندگان جهان هستی، یعنی دیگه هدایت اعمال ما دست هیجاناتی مثل خشم و ترس... نباشه.

عشق را بو حنیفه درس نکرد
شافعی را در او روایت نیست

کسانی که در راه دین ادعای استادی می‌کردند، در کی از عشق خداوند نداشتند بلکه آنچه که به دیگران آموختند باورهای همانیده و کهنه و پوسیده بود که با ذهن تعریف شده بود. هر آنچه که به عنوان دین و مذهب آموختیم هیچ قرابتی با عشق خداوند که همان مرکز عدم هست نداره.

وقتی الگوی باوری را به صورت تقلید از پدر و مادر و جامعه در مرکز قرار دادیم و باهاش همانیده شدیم، یعنی مرکز انباشته، این یعنی خدای جسمی و پرستیدن و بی خبری از عشق او.

با این باورهای همانیده با دیگران که باورهایی متفاوت از ما داشتند به سطیزه پرداختیم، اونها رو جدای از خود دیدیم و درد ایجاد کردیم، در حالی که همه از یک جنس هستیم و اون جنس بی فرمی و عدم هست.

لا یجوز و یجوز تا عجل است
علم عشق را نهایت نیست

باید ها و نباید هایی که به صورت الگوهای ذهنی برای نحوهی رفتار و عملکردمان آموختیم و با هاشون همانیده شدیم، اینها تا زمانی که به من ذهنی بمیریم اعتبار داره و بعد از زنده شدن به زندگی و وحدت با خدا اعتبارشان را از دست می دهند چون با عدم شدن مرکز هر لحظه خرد زندگی هست که به ما می گه چه کاری شایسته هست و چه کاری شایسته نیست.

به خردی دست پیدا می کنیم که نهایت نداره. ما دارای ترازو می شویم. به آفریده های ذهنی خود و دیگران، که الگوهای جامد هستند، نمی چسبیم. لازم نیست از دیگران تقلید کنیم و ببینیم اونا چه کاری را شایسته می دانند تا ما هم همون کار را انجام بدیم.

ما با این باید ها و نباید ها نه تنها رفتارهای خودمان را تعیین می کنیم بلکه به دیگران هم تحمیل می کنیم و یا در ذهنمان طبق این روا و نارواها، رفتار اونها رو قضاوت می کنیم.

عاشقان غرقه اند در شکرآب
از شکر مصر را شکایت نیست

انسان‌هایی که مرکزشون از همانیدگی‌ها خالی شده و با خدا به وحدت رسیده‌اند عاشقانی هستند که در شادی بی سبب این لحظه غرق هستند و هر لحظه چهار برکت را از فضای عدم شده مرکزشان می‌گیرند. در این دیار شادی و شیرینی کسی از برکات اصیل زندگی شکایتی ندارد، دیگه هیچ دلیلی برای شکایت و غم و غصه وجود ندارد.

وقتی در این لحظه به ثبات می‌رسیم، هیچ چیزی در مرکزمان نیست که با کم و زیاد شدنش ما بالا و پایین بشیم و دچار غم از دست دادنشان بشیم. ما هویتمان را از تمام فرم‌های انباشته در مرکزمان پس گرفتیم، دیگه هیچ خدشهای به این هوشیاری و هویت اصیل ما وارد نخواهد شد.

جان مخمور چون نگوید شکر؟
باده ای را که حد و غایت نیست

وقتی انسان مرکزش عدم می‌شه و جانش مست شرابی می‌شه که از طرف زندگی میاد، هر لحظه به خاطر این شراب شادی بی سبب، ذوق آفرینش، احساس امنیت، و قدرت بالا، و برخوداری از خرد زندگی، شکر می‌کند. این شراب پایانی ندارد و هر لحظه و نو به نو می‌رسد.

آیا می‌شه از این همه برکت برخودار بود و شکر نکرد؟ وقتی انسان به حقیقت وجودی خودش زنده می‌شه، جانش اون سپاسگزاری اصیل را بله.

هر که را پر غم و ترس دیدی
نیست عاشق و زآن ولایت نیست

هر کسی که پر از غم و غصه هست و عبوته و هر لحظه را با مقاومت و قضاوت‌های ذهنی شروع می‌کنه، این انسان از شراب زندگی که از فاصله بین افکارش میاد بویی نبرده و مرکزش پر از انباشتگیست و اصلاً از جنس اصلی خودش که بی نهایت این لحظه و وحدت با خداست خبری ندارد.

به خاطر دردهایی که باهاشون همانیده شده، مثل رنجش و ترس و خشم، مدام روی این لحظه را می‌پوشونه و با مانع سازی و مسئله سازی و دشمن سازی انرژی زنده زندگی را سرمایه گذاری می‌کنه در دردها.

گر نه هر غنچه پرده با غیست
غیرت و رشک را سرایت نیست

هر من ذهنی مثل یه غنچه هست که نماد باغ پر برکت زندگیست. اگر این لحظه با تسلیم در برابر اتفاق لحظه اجازه بده خداوند با کن فکانش این مرکز پر از انباشتگی اش را عدم بکنه و تمام همانیگی هاش رانده بشن به حاشیه، در این صورت مرکزش بی نهایت وسعت پیدا خواهد کرد.

اما اگر با اتفاق این لحظه سیزه بکنه و قضاوت های ذهنش را برتر از قضاوت خدا بدونه در این صورت قانون غیرت خداوند به او اجازه ورود به این لحظه‌ی بی نهایت و پر از برکت و فراوانی را نخواهد داد.

مبتدی باشد اندرين ره عشق
آنکه او واقف از بدايت نیست

هر کسی ندونه که جنس اصلیش چی هست و تا به حال این مرکز عدم را که با تسلیم و فضایشایی امکان پذیره، تجربه نکرده باشه و هیچ وقت ذهنیش را حتی برای یک لحظه خاموش نکرده باشه این انسان نوآموزه و از عشق خداوند و یکی شدن با جنس او و الست خبری نداره.

آغاز ما خداست قبل از تزریق این هوشیاری به فرم ذهنی، در ذهن هم او نه که داره خودش را آزاد می کنه، اگه ما تسلیم بشیم و او اجازه دسترسی به ما را پیدا بکنه. در نهایت هم به او زنده خواهیم شد و از جنس بی فرمی و فضای بی نهایت این لحظه خواهیم شد.

نیست شو نیست از خودی زیرا
بتر از هستی ات جنایت نیست

با تسلیم و فضائیی در اطراف اتفاق این لحظه اجازه بده تا خداوند
این مرکز پر از همانیدگی ات را با دم خودش درمان بکنه و هیچ حس
وجودی در مرکز نمونه زیرا بدتر از اینکه تو یه جسم و یه فرم فکری را
در مرکزت به جای خداوند بپرستی گناهی وجود ندارد.

تو با این مرکز همانیده سعی نکن تا حضور و زنده شدن به خدا را درک
بکنی و با راه حل‌هایی که ذهنت بپشت نشون می‌ده زودتر به حضور
بررسی.

هیچ راعی مشو رعیت شو راعی یی جز سد رِعایت نیست

به هیچ عنوان ادعای استادی نکن و به دیگران راه نشون نده بلکه یه رعیت معمولی باش، اجازه نده تا دیگران نقطه ثابت پرگارشان را روی تو بذارن و از تو بخواهند تا در این راه زنده شدن به خدا رهبری اونها را به دست بگیری، این کار باعث خواهد شد تو در حد نو آموز باقی بمانی و از حالت حضور ناظر و انبساط خارج بشی.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

بس بدی بنده را کفی بالله
لیکن این دانش و کفایت نیست

برای بنده همین که خدا در مرکزش باشه و هیچ همانیدگی در مرکزش باقی نمانده باشه کافیه، این فضای بی نهایت شده پر از برکت و فراوانی و شادی بی سبب هست. غیر این حس آرامش اصیل و خدشنه ناپذیر، غیر این خرد زندگی و قدرت بالا در رویارویی با چالش ها و هدایت اصیل ما چه چیز دیگه‌ای می‌خواهیم از زندگی؟

ولی انسان همانیده هر لحظه با ستیزه و مقاومت سعی در نگه داشتن همانیدگی‌های مرکزش را دارد، بنابر این، شایستگی ورود به فضای یکتایی این لحظه و بهره‌مندی از برکات خدا را ندارد.

با عدم شدن مرکز، ما مجهز به ترازوی زندگی می‌شیم و تشخیص خواهیم داد که از هر همانیدگی که رانده شده به حاشیه چقدر خوبه و لازمه. زنده شدن به زندگی به معنای محرومیت از چیزهای این دنیا ای نیست.

خانم آزاده از سبزوار

پیغام عشق - قسمت ۵۰

گوید این مشکل و کنایات است
این صریح است این کنایت نیست

انسان من ذهنی این سخنان و ابیات مولانا را مشکل می‌دونه و در کی از
عشق خدا و گشاد دل ندارد، در حالیکه اگر یک بار با تسليم و فضاگشایی
و خاموشی ذهن، مرکزش عدم بشه و خدا رو در مرکزش حس بکنه
دیگه این توصیفات برآش قابل درک می‌شه، چون با تمام وجودش این
ابیات را حس می‌کنه.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

پای کوری به کوزه‌یی بر زد
گفت فراش را وِقایت نیست

کوزه و کاسه چیست بر سر ره؟
راه را زین خزف نُقایت نیست

کوزه‌ها را ز راه برگیرید
یا که فراش در سِعایت نیست

گفت ای کور کوزه بر ره نیست
لیک بر ره تو را درایت نیست

ره رها کرده‌ای سوی کوزه
می‌روی آن به جز غوایت نیست

خانم آزاده از سبزوار

پیغام عشق - قسمت ۵۰

انسان در من ذهنی مثل کوری هست که در جهل همانیدگی‌ها به سر می‌برد و در این شب ذهن می‌خواهد به سمت خدا بره و مدام این همانیدگی‌ها بر سر راهش به صورت یه مانع در راه رسیدن به خدا سبز می‌شه، چون این انسان فضایشایی نمی‌کنه تا خدا این همانیدگی‌ها را از سر راهش بردارد و خدا را مقصرا می‌دونه. می‌گه خداست که به من کمک نمی‌کنه و راه من را برای رسیدن به حضور باز نمی‌کنه، در حالیکه خدا هر لحظه با کن فکانش در صدد آزاد کردن ما از این همانیدگی‌های مرکزمان هست و با ستیزه و قضاوت‌هایمان این کمک‌های خدا را رد می‌کنیم و به راه حل‌های ذهنی‌مان برای به حضور رسیدن رو می‌اریم.

خواجه جز مستی تو در ره دین
آیتی ز ابتدا و غایت نیست

ای انسان، غیر اینکه تو فضا را اطراف اتفاق این لحظه باز کنی و دم خداوند وارد مرکزت بشه و صبر کنی و درد هوشیارانه برای انداختن همانیدگی هات بکشی و مست شراب زندگی بشی و این فضای گشوده شده و حضور را نگه داری، هیچ حالت و نشانه‌ی دیگه ای بهتر از این حالت تو، شبیه ابتدای تو که از جنس زندگی بودی و انتهای تو که دوباره هوشیاری روی هوشیاری منطبق خواهد شد، نخواهد بود.

آیتی تو و طالب آیت
به ز آیت طلب خود آیت نیست

وقتی مرکز عدم می‌شه و در فاصله‌ی بین افکارت یک سکوت و آرامشی را حس می‌کنی، در این حالت، تو به نشانه‌ای از خدا تبدیل می‌شی و اگر این مرکز عدم را نگه داری این مرکز عدم به دنبال جنس خودش که همون خدا و زندگی‌ست و هر لحظه می‌خواهد این عدم را در مرکز وسعت بده و بهتر از این مرکز عدم طلبنده تو نشان دیگه‌ای وجود نداره که به خدا شبیه باشه.

پس با ذهنیت دنبال نشانه‌ای جسمی نگرد و نخواه با افکار من ذهنیت حضور و خدا را درک بکنی و بفهمی.

بی رهی، ورنه در ره کوشش
هیچ کوشنده بی جرایت نیست

تو راهی را که افکار همانیدهات و من ذهنیت به تو نشون می دهد را برای زنده شدن به خدا انتخاب می کنی و می ری که بیراهمه است و تو را به خدا نمی رسونه، بلکه در جهت نگه داشتن این همانیدگی ها در مرکزت پیش می ره و به همین خاطر از خداوند مزدی دریافت نمی کنی و همیشه در افسانه من ذهنی گرفتاری.

اگر این لحظه انتخاب بکنی تسلیم بشی و به قضاوت های ذهنیت گوش ندی و این افکار را خاموش کنی و با صبر و درد هوشیارانه اجازه بدی تا خدا با انداختن همانیدگی هات مرکزت را عدم بکنیه در این صورت راه درستی که تو رو به حضور می رسونه انتخاب کردی و مزد این تلاشت را به صورت شادی بی سبب، آرامش و خرد اصیل دریافت خواهی کرد.

چون که مثقال ذره یره است
ذره بی زله بی نکایت نیست

ذره بی خیر بی گشادی نیست
چشم بگشا اگر عمایت نیست

- غزل شماره ۴۹۹ دیوان شمس -

خدا هر لحظه با ترازوی زندگی اعمال ما را می‌سنجد. لحظه‌ای مقاومت و ستیزه ما با اتفاقات به صورت واکنش‌های هیجانی مثل خشم و غم و رنج و ترس و... و قضاوت‌های ذهنی ما و یا لحظه‌ای فضایگشایی ما از چشم تیزبین او پنهان نمی‌مونه و قلم زندگی متناسب با شایستگی ما خشک می‌شده.

اگر وفا کنیم به زندگی و یا جفا کنیم به تناسب اون رفتار، زندگی برای ما پاداش و یا مجازات می‌نویسه.

اگر با تسلیم مرکزت را عدم کنی و با دید هوشیاری ببینی، متوجه این عدالت خداوند خواهی شد.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

هر نباتی نشانی آب است
چیست کان را از او جایت نیست؟

هر جا سرسبزی و گیاهی وجود داره نشانگر این هست که در اون نزدیکی ها آب هست.
ما هم جان داریم، حرکت می کنیم، فکر می کنیم، قدرت انتخاب داریم،
یعنی از طرف زندگی به ما آب می رسه.

برای سیراب شدن روحمن و دسترسی به سرچشمه و رسیدن به اصلمن، باید مالیاتش را که همون همانیگی هاست را بدهیم و این با تسليم شدن دربرابر قضاوت های خدا امکان پذیره.

هر باشنده ای که در کائنات وجود داره مالیات این آبی که از زندگی دریافت می کنه را می دهد و در قبال چیزی که دریافت می کنه چیزی می دهد.

خانم آزاده از سبزوار

پیغام عشق - قسمت ۵۰

بس کن این آب را نشانی هاست
تشنه را حاجت و صایت نیست

برای انسانی که واقعاً تشنه رسیدن به اصلش باشه لازم نیست خیلی
توضیح بدی چه جوری راه را باید طی کرد، چرا که این تشنگی و طلب،
اونو به سرچشمه زندگی می‌رسونه.

با تشکر از زحماتتون

آزاده از سبزوار

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت پنجم

A photograph of a sunset over a body of water. The sky is a gradient of orange and yellow, with the sun partially visible on the horizon. A small boat is visible on the water in the distance.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com